

اخلاق، سیاست و سنت فلسفه تحلیلی

منبع: سایت رادیو زمانه، روز جمعه، مورخ: ۹۳/۸/۲

این مقاله در ادامه مقالات "فلسفه تحلیلی چیست؟" و "فلسفه تحلیلی و متافیزیکی اندیشی"، "متافیزیک، حلقه وین و فلسفه تحلیلی متاخر" و "روانشناسی گرای، طبیعت گرایی و فلسفه تحلیلی" است که پیش از این در سایت «رادیو زمانه» منتشر شده اند. در آن مقالات، حدود و ثغور فلسفه تحلیلی، تعریف فلسفه تحلیلی بر اساس جغرافیا، ریشه های اتریشی-انگلیسی فلسفه تحلیلی، تلقی آبابی فیلسوفان تحلیلی از متافیزیکی اندیشی، مقومات فلسفه حلقه وین، اقبال به مباحث متافیزیکی در نیمه دوم قرن بیستم، روانشناسی گرای، طبیعت گرایی و نسبت میان علم و فلسفه در سنت تحلیلی به بحث گذاشته شد. در این نوشتار، جایگاه مباحث اخلاقی و سیاسی در آثار فیلسوفان تحلیلی تبیین خواهد شد.

آیا دامنه فعالیت ها و مباحث فیلسوفان تحلیلی محدود به موضوعاتی چون رابطه میان علم و فلسفه، نقد متافیزیک، ذهن و ... است؟ آیا مباحثی چون اخلاق، دین، سیاست، زیبایی شناسی... محدود به حوزه فلسفه قاره ای است یا فیلسوفان تحلیلی نیز به آنها علاقه مند هستند؟ بسیاری از کسانی که درباره تاریخ فلسفه تحلیلی قلم زده اند، دامنه فعالیت های آنها محدود به مسئله معنا، ذهن، حیث التفاتی، فلسفه علم، فلسفه زبان و مسائل برگرفته شده از منطق و ریاضیات می دانند. اما این انتقاد مطابق با واقع نیست و سنت تحلیلی تنها به منطق، ریاضیات، فلسفه ذهن و فلسفه زبان محدود نیست و برخی فیلسوفان تحلیلی در حوزه هایی چون سیاست، اخلاق و دین مشغول به نظورری هستند. به عنوان مثال، در حوزه فلسفه دین با رویکرد تحلیلی، فیلسوفانی چون الوین پلنتینگا، ویلیام آلتستون، ریچارد سوئین برن، راجر تریگ، جان هیک... به بحث و فحص فلسفی مشغول بوده اند.

در حوزه فلسفه هنر نیز رویکرد تحلیلی آموزه های خاص خود را دارد. مثلاً، به اقتضای بحث های ویتگنشتاین متقدم و متاخر، مقالات متعددی درباره زیبایی شناسی از منظر تحلیلی نوشته شده است. آموزه رساله منطقی-فلسفی (از این پس آنها را به اختصار رساله خواهم خواند) درباره یکسانی زیبایی شناسی و اخلاق، آموزه «شبهات خانوادگی» در کاوش های فلسفی و به ویژه آراء ویتگنشتاین در حوزه زیبایی شناسی، به فلسفه هنر از منظر تحلیلی رونق بخشیده است.^۱ ویتگنشتاین کوشید تجربه زیبایی شناسی را به صورت تجربه عالم از منظر استعلایی^۲ توصیف کند. افزون بر این، مباحث دیویدسون در باب «استعاره» به نحو وسیعی در حوزه نقد ادبی معاصر طنین انداز شده و مورد استفاده متخصصان این حوزه قرار گرفته است.^۳ در حوزه اخلاق نیز، فلسفه تحلیلی، سنتی پر رونق در شاخه های

۱. بر اساس آموزه «شبهات خانوادگی»، خصوصیت یا خصوصیات یکسان یا گوهری به نام گوهر زیبایی شناختی مشترک در میان پدیده هایی که آنها را زیبا می انگاریم، وجود ندارد، اما در عین حال می توان از پدیده هایی زیبا که صبغه فرهنگی و تاریخی دارند، سخن گفت. تفکیک میان «نگریستن از وجه ابدی» و «نگریستن از میانه به اشیاء و پدیده ها» در فلسفه هنر، از آموزه های محوری ویتگنشتاین متقدم است. برای آشنایی بیشتر با این تفکیک، نگاه کنید به:

سروش دباغ، مرتضی عابدینی فرد، «ویتگنشتاین و نگریستن از وجه ابدی»، فصلنامه علمی-پژوهشی اندیشه دینی، شماره ۳۱، اینک در: سروش دباغ، امر اخلاقی، امر متعالی: جستارهای فلسفی، تهران، پارسه، چاپ دوم، ۱۳۹۲، صفحات ۹۱-۷۷.

۲. transcendental

۳. برای بسط این مطلب، به عنوان نمونه، نگاه کنید به: ضیاء موحد، دیروز و امروز شعر فارسی، هرمس، تهران، ۱۳۸۹.

اخلاق هنجاری^۱، اخلاق توصیفی^۲، اخلاق کاربردی^۳ و فرااخلاق^۴ دارد. در حوزه سیاست نیز فیلسوفان تحلیلی صاحب آرای خاص خود بوده اند. جان راولز یکی از پر آوازه ترین فیلسوفان سیاسی معاصر است که رویکردی تحلیلی به فلسفه دارد. بنابر رای هانس گلاک، موضوعات مطرح در فلسفه تحلیلی با مقولات مطرح در فلسفه قاره ای تبیینی ندارند. زیبایی شناسی، دین، اخلاق و سیاست از جمله مقولاتی اند که غالباً به نظر می رسند مختص فلسفه قاره ای اند، در حالیکه فیلسوفان تحلیلی به این موضوعات نیز پرداخته و فلسفه تحلیلی در مقولات و موضوعاتی چون اخلاق، دین، هنر، سیاست... نیز صاحب سنت خاص خود است؛ هر چند می توان موضوعاتی را در سنت فلسفه تحلیلی سراغ گرفت که تنها مد نظر فیلسوفان این سنت بوده و فیلسوفان قاره ای عموماً بدانها توجهی نشان نداده اند، نظیر فلسفه منطقی و فلسفه ذهن.

در باب فلسفه اخلاق تحلیلی، می توان ادعا کرد که این شاخه از ابتدا مورد توجه آباء فلسفه تحلیلی بوده است. مور که از پیشگامان فلسفه تحلیلی و مبدع روش «تحلیل مفهومی»^۵ است، مباحث مهمی را در زمینه تحلیل مفاهیم اخلاقی مطرح کرده است. دلالت شناسی اخلاق که یکی از سه حوزه مطرح در «فرااخلاق» است،^۶ ریشه در بحث های مطرح شده در نظریات اخلاقی مور دارد که در مبانی اخلاق^۷ که در سال ۱۹۰۳ منتشر گشت، عرضه شده است. هر چند فیلسوفان معاصر مور، مباحث مطرح شده از سوی وی را پیگیری نکردند، اما این مباحث بعداً در سنت فلسفه تحلیلی پیگیری و احیا شد. از آباء چهارگانه فلسفه تحلیلی، دو تن از آنها، مور در بُعد نظری و راسل در بُعد عملی به اخلاق پرداخته اند. راس، که هم ارسطوشناس بود و هم کانت شناس، در سال ۱۹۳۰ تحت تاثیر مور کتابی با عنوان درست و خوب^۸ نوشت. راس در این کتاب، نظریه اخلاقی خود را تحت عنوان «اخلاق وظایف در نظر اول»^۹ به طور کامل بسط داده؛ نظریه ای که متضمن احیا و اصلاح اخلاق کانتی است و تلاش می کند میان نتیجه گرایی و وظیفه گرایی جمع کند. مورخان فلسفه تحلیلی، راس را ادامه دهنده سنت مور در دهه های سوم و چهارم قرن بیستم می دانند؛ سنتی که البته پس از ۱۹۵۰ ادامه پیدا نکرد. در میان آباء فلسفه تحلیلی، ویتگنشتاین نیز درباره اخلاق نظریه پردازی کرده است. ویتگنشتاین، به ویژه در دوران نخست فلسفی خود، به تبیین نظریات خویش درباره اخلاق پرداخته است؛ از جمله در رساله در فقرات ۶,۴ به بعد، همچنین در «سخنرانی درباره اخلاق»^{۱۰}.

در نیمه قرن بیستم، فیلسوفانی نظیر رایل، آستین و استراوسون بحث و فحص فلسفی در حوزه اخلاق و سیاست را مهم نمی دانستند. به نزد ایشان، تنها قلمروهای معرفت شناسی، فلسفه منطقی، فلسفه زبان و فلسفه ذهن واجد ارزش فلسفی بودند.

1. normative ethics

۲. descriptive ethics

۳. applied ethics

۴. meta-ethics

۵. conceptual analysis

۶. فرا اخلاق که انتزاعی ترین و فلسفی ترین بخش فلسفه اخلاق است، مشتمل بر وجودشناسی اخلاقی (moral ontology)، معرفت شناسی اخلاقی (moral epistemology) و دلالت شناسی اخلاقی (moral semantics) است.

۷. *Principia Ethica*، بسیاری بر این باورند که فلسفه اخلاق تحلیلی با این کتاب آغاز شده است. وی در این کتاب به نقد جان استوارت میل و جرمی بنتام می پردازد. به نزد مور، فایده گرایی اخلاقی (moral Utilitarianism) متضمن مغالطه طبیعت گرایانه (the naturalistic fallacy) است. مطابق با این مغالطه، نمی توان مفهوم «خوبی» را بر حسب مفاهیم طبیعی ای چون لذت و رنج تعریف کرد. استدلال مور به استدلال پرسش گشوده (open-question argument) معروف است. در این استدلال وی می کوشد از غیر قابل تعریف بودن مفاهیم اخلاقی دفاع کند. مور درباره چگونگی تکون معانی واژگان اخلاقی، شهودگراست. به باور وی، معنای مفاهیم اخلاقی غیر قابل تعریف و به نحو شهودی احراز می شود. شهودگرایی، موضعی و راهکاری برای پر کردن شکاف میان «است» و «باید» است؛ بحثی که نسب نامه هیومی دارد و قدمتی بیش از دوست سال. در دهه چهارم قرن بیستم، دیوید راس ایده شهودگرایی را بسط بیشتری داد، پس از آن امر به محاق رفت و مجدداً در دهه های آخر قرن بیستم احیا شد.

۸. *The Right and The Good*

۹. The ethics of prima facie duties

۱۰. Lecture on Ethics

از سال ۱۹۵۰ به بعد، چند اتفاق باعث احیای فلسفه اخلاق و سیاست در سنت فلسفه تحلیلی شد.^۱ این اتفاقات عبارتند از:

۱. احیای شناخت‌گرایی اخلاقی^۲
۲. ظهور و بروز اخلاق کاربردی
۳. مباحث جان رالز در کتاب‌های *نظریه عدالت* و *لیبرالیسم سیاسی*^۳

سه رویداد فوق‌العاده باعث احیای فلسفه اخلاق و سیاست در بعد نظری در فلسفه تحلیلی شد؛ پس از آن فلسفه اخلاق و سیاست در سنت تحلیلی، به نزد فیلسوفان انگلیسی، آمریکایی و استرالیایی احیا شد. امروزه در حوزه‌های اخلاق، اخلاق هنجاری، اخلاق کاربردی و فلسفه سیاست کارهای متعددی انجام می‌گیرد. نظریه پردازان تحلیلی با فیلسوفان سنت قاره‌ای و نمایندگان سیاسی آن چون مکتب فرانکفورت و یا جماعت‌گرایان^۴ وارد بحث و گفتگو شده‌اند.

به طور معمول، از منظر سیاسی، سنت فلسفه قاره‌ای با نگرش چپ هم‌عنان بوده و سنت لیبرالی با راست سیاسی. پوپر، فیلسوف علم معاصر، سهم عظیمی در سنت سیاسی شکل‌گرفته در فلسفه تحلیلی، به ویژه در دهه‌های چهارم و پنجم قرن بیستم دارد. وی با نقد کسانی چون افلاطون، هگل و مارکس از بعد فلسفی، تاثیر به‌سزایی در حوزه فلسفه سیاست داشت. البته این تاثیر به قوت اندیشه راولز نیست و ابعاد روشنفکرانه آثار وی بیش از ابعاد آکادمیک آن است. نقد وی بر مارکسیسم تاثیر بسیاری بر اندیشه سیاسی گذاشت. آثاری چون *فقر تاریخی‌گری*^۵، *درس این قرن*^۶ و *اسطوره چارچوب*^۷ هم به بیان روش‌شناسی پوپر می‌پردازد و هم نظریه سیاسی او.^۸ در حوزه اخلاق، پوپر در مقابل ادعای فایده‌انگاران مبنی بر بیشینه‌کردن لذت به مثابه آنچه قوام بخش امر اخلاقی موجه است، از کمینه‌کردن درد و رنج سخن می‌گوید. این نگرش، در تلائم با آموزه «ابطال‌گرایی»^۹ او در حوزه فلسفه علم است. پوپر، فیلسوف اخلاق و فیلسوف سیاست در معنای فنی کلمه نبود، اما آراء وی در این دو حوزه تاثیر بسزایی داشت. در عین حال، آراء پوپر در حوزه فلسفه تحلیلی به اهمیت آراء کسانی چون فرگه، کواین، ویتگنشتاین و کریپکی نبود؛ هر چند نظریه پردازان وی در خارج از آکادمی تاثیر بسیاری بر جای گذاشت؛ به ویژه در حوزه علم تجربی، سیاست و نقد مارکسیسم.^{۱۰}

حلقه‌وی‌ن یکی از مهمترین نحله‌های سنت تحلیلی است که در قرن بیستم و در فاصله میان دو جنگ جهانی مورد اقبال قرار گرفت. در مانیفست اعضای حلقه‌وی‌ن که در پی بدست دادن تلقی علمی از جهان بود، دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی پرنرنگی دیده می‌شود؛

۱. از سال ۱۹۵۰ به بعد، مباحث متافیزیکی نیز با انتشار آثار کواین احیا شده و در دستور کار فیلسوفان تحلیلی قرار گرفته است.

۲. moral cognitivism

۳. *A Theory of Justice & Political Liberalism*

۴. Communitarianism

۵. *The Poverty of Historicism*

۶. *Lesson of This Century*

۷. *The Myth of Framework*

۸. آثار وی متضمن نقد مارکسیسم و توتالیتراریسم است. پوپر در بازه زمانی کوتاهی گرایش‌های مارکسیستی داشت؛ این نگرش را دو سال پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه ترک گفت؛ هر چند تا سالها بعد سوسیالیست باقی ماند. اتفاقات و تحولات سیاسی نیمه اول قرن بیستم پوپر را به این نتیجه رساند که مارکسیسم با ادعای تشکیل جامعه بی طبقه به پیشبرد و نهادینه کردن خشونت در جامعه می‌انجامد. نقد تند وی بر مارکسیسم و تحلیل و صورت‌بندی لوازم سیاسی و اجتماعی آن، مثالی دیگر از کار یک فیلسوف تحلیلی است که به سیاست و اخلاق پرداخته است.

۹. falsifiability

۱۰. برای بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

سروش دباغ، «پوپر و سنت فلسفه تحلیلی»، *امر اخلاقی، امر متعالی: جستارهای فلسفی*، صفحات ۲۱۲-۲۰۵.

همچنین بسیاری از اعضای حلقه وین گرایش‌های سیاسی پررنگی داشتند.^۱ به عنوان مثال، علایق سیاسی-اجتماعی کارناپ را می‌توان در پس‌پشت نظریه‌مختار وی دید. این نظریه درباره‌نحو منطقی و در تلاش برای بدست دادن یک زبان مصنوعی و تحت تاثیر کارهای ویتگنشتاین و راسل ارائه شده است. به گفته کارناپ، آموزه‌های مانیفست حلقه وین، تنها درباره‌طرح و بسط نقدی دلالت‌شناسانه از متافیزیک نبود، بلکه مبارزه‌ای علیه خرافه، کلام، اخلاق سنتی و حتی استثمار کارگران علیه سرمایه‌داری نیز بود.^۲ یکی از اهداف حلقه وین در تقریر اعلامیه نگرش علمی به جهان، اهداف اجتماعی-سیاسی بود. این امر بیانگر علایق اجتماعی و سیاسی اعضای حلقه وین است؛^۳ هر چند هیچ‌یک از ایشان فیلسوف کلاسیک سیاست و اخلاق به حساب نمی‌آیند.^۴ بنابر این، نه فقط در میان آباء فلسفه تحلیلی، راسل دلمشغول سیاست بود و مور و ویتگنشتاین به بحث و فحص نظری درباره اخلاق می‌پرداختند؛ بلکه پس از آنها و در دهه‌های سوم و چهارم قرن بیستم نیز، گرایش‌های چپ و راست اعضای حلقه وین و مانیفست آنها، حکایتگر علایق سیاسی و اجتماعی این فیلسوفان تحلیلی است.

فاصله گرفتن فیلسوفان تحلیلی از دغدغه‌های سیاسی-اجتماعی ناظر به سالهای پی از جنگ جهانی دوم و حد فاصل سالهای ۱۹۴۰-۱۹۵۰ است. در آن دوران، علایق غیر سیاسی و غیر اخلاقی فیلسوفان تحلیلی پررنگ شد. فیلسوفانی چون کواین، آستین، استراوسون، گودمن، رایل ... علایق سیاسی و اخلاقی به معنای فلسفی کلمه نداشتند.

بعد از ۱۹۵۰، بحث‌های بسیاری در حوزه اخلاق کاربردی سر برآورد؛ همچنین مباحث سیاسی به اقتضای رالز، درست تحلیلی دامن گستر شد. مایکل دامت که از بزرگان سنت تحلیلی است، علاوه بر کار فلسفی درباره زبان، فعالیت گسترده‌ای در زمینه صلح، حمایت از پناهندگان و مخالفت با نژاد پرستی انجام داد. دامت در مقدمه کتابی که در دفاع از صلح‌گرایی و حمایت از پناهندگان نوشته است، می‌گوید: من در تمام زندگی خود به دو فعالیتی که در ارتباط با یکدیگر نیستند، مشغول بوده‌ام؛ فعالیت در حوزه فلسفه زبان و صلح‌گرایی و رد نژاد پرستی.

احیای بسیاری از مباحث کاربردی در حوزه اخلاق و سیاست نخست در سنت تحلیلی صورت گرفت و فیلسوفان سنت قاره‌ای در پی فیلسوفان تحلیلی به آن پرداختند.^۵ حجم کثیری از ادبیات تولید شده در این قلمرو، متعلق به فیلسوفان تحلیلی است.

بنابراین می‌توان از نظر تاریخی مثال‌های نقضی در رد این ادعا که فیلسوفان قاره‌ای بیشتر به مسائل اگزیستانسیل می‌پردازند و فیلسوفان تحلیلی به مسائل منطقی، ارائه کرد؛ هر چند این نکته درست است که تعداد قابل توجهی از فیلسوفان تحلیلی، بر خلاف فیلسوفان قاره‌ای، به مسائلی از این دست نمی‌پردازند.

۱. از میان اعضای حلقه وین، کسانی مثل نوبرات و کارناپ علایق چپ داشتند و شلیک به راست سیاسی گرایش داشت.

۲. در اعلامیه چنین آمده است که ما شاهدیم روح نگرش علمی به جهان در رشد زندگی شخصی و عمومی نفوذ می‌کند. نگرش علمی به جهان به زندگی خدمت می‌کند و زندگی خدمت را دریافت می‌کند.

۳. به نظر می‌رسد یکی از علل ناراضی‌تینی ویتگنشتاین از اعضای حلقه وین، آگاهی وی از این دست علایق ایشان و نقش داشتن این انگیزه‌ها در چگونگی قرائت اعضای حلقه از رساله بود. ویتگنشتاین، شخصاً چنین علایق اجتماعی و روشنفکرانه‌ای نداشت و بیشتر دلمشغول احوال خویش بود.

۴. فیلسوفان کلاسیک اخلاق و سیاست در سنت تحلیلی به نحو اغلبی پس از سال ۱۹۵۰ ظهور کردند. مور و ویتگنشتاین و راسل در زمره معدود فیلسوفان سنت تحلیلی اند که در نیمه اول قرن بیستم بدین امور پرداخته‌اند.

۵. به عنوان مثال، پیتر سینگر، فیلسوف اخلاق معاصر استرالیایی، از نخستین کسانی است که بحث از کشتن مشفقانه (euthanasia) را در حوزه اخلاق کاربردی به جد پی گرفته است. در فضای اتریش و آلمان پس از جنگ جهانی دوم، جوی برقرار بود که تحت تاثیر آن، تمام اخلاقیات جاری در جامعه زیر سؤال رفته بود. در پی نسل‌کشی هیتلر، هر گونه سخن گفتن از رویی اخلاقی کشتن، هر چند در سیاق‌های محدود و مشخصی نظیر «کشتن مشفقانه» غیر ممکن می‌نمود. پیتر سینگر در چنین فضایی، در دهه نود قرن بیستم، کوشید دفاعی اخلاقی و عقلانی از «کشتن مشفقانه» بدست دهد. سینگر، به سبب انتشار این مقالات، در معرض انتقادات تندی از سوی برخی از فیلسوفان قاره‌ای قرار گرفت.